



## سخنیار شهر سخن

به مناسبت سی‌امین سال درگذشت استاد حسین سخنیار (مسرور)

مصطفی کاویانی

چو آهنگ شعر تو آید به گوش  
به تن خون افسرده آید به جوش

سپس مسرور به مدرسه حقایق رفت که شعر معروف حافظ:

در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

زینت‌بخش سردر ورودی آن بود. در آن روزگاران، انجمن شعرای اصفهان، روزهای جمعه در همین مدرسه تشکیل می‌شد و مسرور هم در جلسات آن شرکت می‌کرد و مورد تشویق دهقان سامانی و سلیمان‌خان خلف - معروف به رکن‌الملک، نایب‌الحکومه اصفهان - قرار می‌گرفت. در سال ۱۳۲۹ هجری قمری، استاد مسرور سفری به خراسان کرد و پس از تحمل مشقات فراوانی که ناشی از بیماری او بود به مشهد رسید و در آنجا برای اولین بار شغل دولتی پذیرفت و در همین جا بود که با چند جوان دانشمند از مردم بادکوبه و شیروان آشنا شد و بر اثر معاشرت با آنها به زبان ترکی و ادبیات و موسیقی ترک آشنایی حاصل کرد. در سال ۱۳۳۰ قمری - که همزمان با جریانات

نادره‌مردی از مردستان ادب ایران که با نام حسین سخنیار و تخلص «مسرور» به‌عنوان شاعری توانا و نویسنده‌ای بزرگ و محقق ارجمند و اندیشمندی سترگ بر تارک ادب ایران‌زمین درخشش خیره‌کننده دارد، روز بیستم صفر سال ۱۳۰۸ هجری قمری، در خانواده‌ای متدین قدم به عرصه هستی گذاشت. حاجی محمدجواد، پدر و سرپرست خانواده، بازرگانی تقوای‌پیشه و مادر از خاندانی روحانی بود. خواندن و نوشتن را در زادگاهش کوهپایه (۶۵ کیلومتری شرق اصفهان) نزد زن میرزا آقا روحانی فراگرفت. ۸ ساله بود که به اتفاق خانواده به اصفهان آمد و در مکتبخانه‌ای مشغول تحصیل شد. در آن هنگام برادر ارشدش - میرزا احمد - که بعدها نام خانوادگی به‌روان را برای خود انتخاب کرد، در مدرسه معروف نیم‌آورد حجره‌ای داشت و تحصیل علوم قدیم می‌کرد، از این‌رو کم‌کم پای مسرور به آن مدرسه باز شد و به فراگیری مقدمات عربی مشغول گردید.

حوادث اخراج مورگان شوستر آمریکایی و اولتیماتوم دولت روسیه تزاری بود، به تهران رفت و عازم بازگشت به اصفهان شد که به دلیل نا امنی راهها ناگزیر از ماندن در کاشان شد و در نهایت دو سال در آن شهر توقف کرد و این فرصتی بود که استاد را با پروفسور بلکمن انگلیسی که رئیس سیم‌کشی خط تلگراف هند و اروپا بود آشنا سازد.

دقت و غنا در لفظ، استحکام استثنایی در بیان مطلب، اسلوب دل‌انگیز تلفیق، طغیانگری روح، رقص پری آسای کلمات، انسجام و پختگی، عاری از تعقید و ابهام بودن، فروغناکی، از ویژگیهای شعر مسرور است.

بلکمن، در غالب زبانهای مشرق‌زمین استاد بود و با خطوط باستانی از قبیل خط میخی و پهلوی آشنایی داشت و تعدادی شاگرد ایرانی داشت از آن جمله، مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی که خواندن خطوط باستانی را نزد بلکمن آموخت. مسرور در دوران اقامت در کاشان با دانشمندی یهودی نیز آشنا شد و مقدمات خواندن خطوط قدیم را از او آموخت که کار آموزش بعدی او را نزد پروفسور «هرتسفیلد» آسان ساخت. سپس مدتی در شیراز متصدی مؤسسه حمل و نقل جنوب بود و در این مدت از محضر مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی بهره‌ها برد و مقدمات موسیقی را نزد آن مرحوم فراگرفت. مسرور با موسیقی آشنایی کامل داشت و با اغلب هنرمندان این فن بویژه استاد صبا رابطه نزدیکی داشت و تصنیف‌های معروف و مورد قبولی ساخته است، از جمله: «پرده‌افکن ای پری از رویت» و «ای جدایی، ای درد دوران آشنایی» و بالاخره «پرتو امید چه شد از کنار من».

مسرور در سال ۱۳۰۲ شمسی در پاسخ به ندای درونی و عشق آتشین خود به تعلیم و تربیت به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و مدت ۳۶ سال، عاشقانه تعلیم و تربیت فرزندان این خاک را عهده‌دار بود و مدتی هم در دانشگاه نظامی تاریخ و ادبیات تدریس می‌کرد. زندگی ادبی مسرور از چند بُعد قابل مطالعه و بررسی است:

**الف) مسرور شاعر:** دقت و غنا در لفظ، استحکام استثنایی در بیان مطلب، اسلوب دل‌انگیز تلفیق، طغیانگری روح، رقص پری آسای کلمات، انسجام و پختگی، عاری از تعقید و ابهام بودن، فروغناکی، از ویژگیهای شعر مسرور است. استادی که به قول بزرگان شعر و ادب، اگر چه کم گفته است ولی گزیده و ناب گفته است. دیوان شعرش با نام «راز الهام» چاپ شده است.

هنگامی که از مرگ پرنده‌ای سخن می‌گوید، فردوسی وار شعرش از آهنگ و طنین مسحورکننده‌ای برخوردار است.

گل شمع در آخرین سوز بود  
سحر گرم آرایش روز بود  
سر پرچم صبح پیدا ز دور  
گریزنده شب‌نم در آغوش نور  
صحنه مرگ قناری را چنان استادانه ترسیم می‌کند و به نحوی غم و اندوه خود را در قالب الفاظ محکم و برگزیده بیان می‌دارد که به خوبی آشکار است، غم را با همه عظمت و بزرگی آن، با تمام وجود و با گوشت و رگ و استخوان خود احساس کرده است.

از آن شور و مستی و خنیاگری  
به جا نیست جز مشت بال و پری  
خط و خال دیگر خط و خال نیست  
خطی هست اما در آن حال نیست  
در منظومه فردوسی‌نامه، صلابت و فخامت و کوبندگی و استواری در تک‌تک ابیات عیان است و در مجموع پیکره پولادینی را مجسم می‌کند.

سحرگاهی است که سری به صبح دارد و نگاهی به شب، گیتی از غوغای روز آسوده و جز فکر گیتی فروز همه در خواب‌اند. در چنین جو مسحورکننده‌ای، دل استاد در این اندیشه است که به پای بوس خداوند شعر، فردوسی توسی برود و دم گرم و طبع روان، از برق رخشنده جانفروز فردوسی پرتوی آفاق‌سوز و از آب حیات که در جام اوست جرعه‌ای خوشگوار و از گرد خاکدان وجود او، سرمه‌ای برای چشم جان به ارمغان آورد. استاد دوری راه را عنوان می‌کند و دل سرعت سیر نور را به میان می‌آورد و سرانجام از مرغ سحر، بال و پر

وام می‌گیرد و راه را به یک گام طی می‌کند و چون دیده دل به خاک دهقان بزرگ توس می‌گشاید، چنین می‌گوید:

بزرگان پیشینه بی‌نشان  
ز تو زنده شد نام دیرینشان  
تو در جام جمشید کردی شراب  
تو بر تخت کاووس بستی عقاب  
اگر کاوه ز آهن یکی توده بود  
جهانش به سوهان خود سوده بود  
تو آب ابد دادی آن نسام را  
زدودی از او زنگ ایام را  
تهمت نمک‌خوار خوان تو بود  
به هر هفت‌خوان مهمان تو بود  
تویی دودمان سخن را پدر  
به تو باز گردد نژاد هنر  
سخن پرچم پردرخش تو بود  
قلم تیغ و اندیشه رخس تو بود  
تویی دومین کاوه روزگار  
درفش تو شهنامه نامدار

در هنگامه شهریورماه، سال ۱۳۲۰ شمسی که قوای بیگانه در خرمشهر پیاده شده بود، مسرور سلامی جو بوی خوش آشنایی نثار خطه زرخیز خوزستان می‌کند و به بهمنشیر خروشان و کارون جوشان پیامی آتشین می‌فرستد و گذشته افتخارآمیز آنجا را به یاد می‌آورد و سیل فتنه‌هایی را که در آن سامان جاری شده است، بازگو می‌کند و متأسف است که شکرستان ایران، شرنگ تلخ در جام زندگی دارد و به جای کاروانهای حامل شکر و زعفران، چهره زعفرانی مردمش، شاهد پرواز هواپیماهای گول‌پیکر دشمن بیگانه است. از سوز دل فریاد بر می‌آورد که:

خروشان بر هوا طیاره‌های دهشت‌انگیزش  
شتابان بر زمین ازابه‌های آتش‌افشانش  
سبکبازان ساحلها کجا دانند حال او  
که بشکسته است سکان و فرو برده‌ست طوفانش  
جهانی روشن از نور وی و خود خفته در ظلمت  
گروهی سرخوش از سود وی و خود غرق خسارانش  
جهان سالار نعمت‌ها نشسته اشک‌ریز غم  
ز چین تا انگلستان ریزه‌خوار خوان احسانش

در روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ که دریادار بایندر در نزدیکی خرمشهر به تیر سپاه بیگانه از پای درآمد، مسرور گفت:

کیست یاران خفته در دامان بهمنشیر اینجا  
زیر این خاک سیه با چکمه و شمشیر اینجا  
ناخدای ما چرا افتاده اینجا بر کرانه  
دست از سکان کشیده مست خواب جاودانه  
گور سرباز وطن پامال کین دشمن است این  
شعله یزدان فسرده از دم اهریمن است این  
استاد مسرور، همان‌طور که در آغاز مطلب عنوان شد، در خانواده‌ای متدین پرورش یافت و بزرگان دین همواره مورد مدح و ستایش او بوده‌اند. شعر زیر بیان حال حسن مثنی بازمانده واقعه جانگداز کربلا در شب یازدهم محرم است که حاکی از علاقه شدید مسرور به خاندان عصمت و طهارت می‌باشد.

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه  
که روشن کنی روی این بزمگاه  
بساشمع رخشنده تابناک  
ز باد حوادث فرومرده پاک  
حریفان به یکدیگر آمیخته  
صراحی شکسته، قدح ریخته  
به یک سوی ساقی برفته ز دست  
به سوی دگر مطرب افتاده مست  
بتاب امشب ای مه که افلاکیان  
بسببند جسانبازی خاکیان  
مگر نوح بیند کزین موج خون  
چه‌سان کشتی آورد باید برون  
بسببند خلیل خداوندگار  
ز قربانی خود شود شرمسار  
کند جامه موسی به تن چاک چاک  
عصا بشکنند بر سر آب و خاک  
مسیحا اگر بیند این رستخیز  
صلیب و سلب را کند ریز ریز  
محمد سر از غرقه آرد برون  
بسببند جگرگوشه را غرق خون  
زنده‌یاد مسرور در ساختن ماده تاریخ توانا بود. شعری که متضمن ماده تاریخ وفات پدر نگارنده این مقاله است به شرح زیر از سروده‌های روانشاد

مسرور است.

ندانم چیست این راز نهانی

که بنهادند نامش زندگانی

یکی گل بشکفتد آنکه سرانجام

شود یغمای تاراج خزانی

حبیب کاویانی رفت و بگذاشت

به دلها سوز و داغ جاودانی

به تاریخ وفاتش گفت مسرور

«خردگفتا دریغ از کاویانی»

**ب) مسرور نویسنده و محقق:** مقام والا و ارزنده

مرحوم مسرور، در نویسندگی بی‌گمان کمتر از

شاعری نیست. دارای نثری روان و شیواست و به

قول اهل فن، اسلوب درست نویسندگی در همه

نوشته‌هایش به روشنی آشکار و نمایان است.

کتاب مشهور «ده نفر قزلباش» که در پنج جلد

چاپ و منتشر شده است، کتابی است شورانگیز و

خواندنی درباره تاریخ ایران در دوره صفویه که

به طرزی استادانه در قالب عبارات شیرین و دلنشین

بیان شده است.

کتاب «قرآن» شرح دلاوریهای لطفعلی خان زند

است که نشان‌دهنده گوشه‌ای از تاریخ پرفراز و

نشیب میهن ما در اواخر دوره زندیه و آغاز کار

قاجاریه است. داستانی جالب و خواندنی که روح

سلحشوری و دلاوری قهرمان داستان، همگان را

تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سحرگاهی است که سری به صبح دارد و نگاهی به شب،

گیتی از غوغای روز آسوده و جز فکرگیتی فروز

همه در خواب‌اند. در چنین جو مسحورکننده‌ای،

دل استاد در این اندیشه است که به پای بوس خداوند شعر،

فردوسی توسی برود و از برق رخشنده جانفروز فردوسی

پرتوی آفاق سوز و از آب حیات که در جام اوست

جرعه‌ای خوشگوار و از گرد خاکدان وجود او،

سرمه‌ای برای چشم جان به ارمغان آورد.

مسرور افزون بر صدها مقاله تحقیقی در زمینه

ادب و تاریخ این سرزمین نگاشته است که در

جراید و مجلات مختلف چاپ شده است.

مسرور آشنایی کامل به ریشه لغات داشت و در

دورانی که مرحوم نصیرالدوله وزیر فرهنگ بود از

مسرور دعوتی به عمل آورد تا فرهنگ کلمات و

لغات فارسی را گردآوری و تدوین نماید، اما بودجه

لازم برای اجرای این کار در مجلس آن زمان به

تصویب نرسید.

در صفحه ۲۰۲ جلد دوم کتاب «بهار و ادب

فارسی»، نامه‌ای از مرحوم ملک‌الشعراى بهار

به عنوان مسرور درباره معنای لغت «برسری» که

مورد اختلاف مرحوم مسرور و احمد کسروی بوده

است به شرح زیر مندرج است:

«دوست فاضل عزیزم، حضرت آقای مسرور،

رفیقه شریف زیارت شد، در قسمت پهلوی لغت

«سری» مرقوم فرموده بودند، اگرچه هرچه اطلاع

داشتم، سابقاً با ترجمه قطعه‌های پهلوی نوشته‌ام،

مع‌ذالک آن قسمتی که امر فرمودند، قلمی شد و

باقی مطالب را خود حضرتعالی با وسعت اطلاعی

که در ادبیات فارسی دارید بهتر می‌دانید و

خوشبختانه قضاوتی هم بسزا فرموده‌اید». وقتی

ابرمردی چون ملک‌الشعراى بهار وسعت اطلاعات

مسرور را در ادبیات فارسی مورد تأیید قرار دهد

حجت محض است. مسرور برنامه‌های «شهر

سخن» و «ایران در آئینه زمان» را برای رادیو تهیه و

تنظیم می‌کرد که یکی از برنامه‌های طرفدار رادیو

بود. او به زبان عربی تسلط داشت و زبانهای کهن

ایرانی را می‌دانست و با زبانهای فرانسه و انگلیسی

آشنا بود.

### مرگ مسرور

مسرور که وارستگی، آزادگی، خلق و خوی خوش،

سعه صدر و آزاداندیشی، عظمت روح از

خصوصیات اخلاقی او بود در سال ۱۳۴۷ به

عارضه سرطان درگذشت و جنب مقبره ظهیرالدوله

به خاک سپرده شد. با مرگ مسرور هاله‌ای از غم و

اندوه و ماتم دوستداران شعر و ادب را در خود فرو

برد و جامعه ادب در سراسر ایران خاصه در شهر

اصفهان و تهران به سوگ او نشست. پس از مرگ

مسرور، دوستان و یاران وی به اقداماتی دست

زدند:

۱- آقای دکتر محمد سیاسی، شاعر توانا و دوست دیرینه او، مجلس یادبود بزرگی برای او در اصفهان منعقد کرد و یادنامه‌ای در فروردین‌ماه سال ۱۳۴۸ منتشر کرد.

۲- شعر بسیار زیبایی «شهریار سخن» بیانگر سوز درون و غم بی‌پایان آقای جعفر نوا می‌باشد که سحر حلال شعرش در پهنه گسترده کشورمان دلباختگان فراوان دارد. نوا شاعر روشن ضمیری است که با مرحوم مسرور دوستی داشت و مرحوم مسرور در قطعه شعری به مطلع:

ای نوای تو جانفزا گشته

اصفهان از تو با نوا گشته

آقای نوا را ستوده است. نوا فرهنگی وارسته‌ای است که در طول سالیانتمادی در فرهنگ اصفهان عاشقانه سرگرم تعلیم و تربیت فرزندان این سرزمین بوده است.

آه که مسرور سخنیار مرد

قافله را قافله‌سالار مرد

پاس نگه‌دار زبان دری

رفت ز میدان سخن‌گستری

طایر اندیشه ز پرواز ماند

دست هنر از حرکت باز ماند

عرصه جولان قلم تنگ شد

قافله «شهر سخن» لنگ شد

سنگی به جام خورد و شرابی به خاک ریخت  
سازی شکست و نغمه‌سرایی به خاک شد  
بادی وزید و شمع نشاطی خموش گشت  
قلبی فسرد و نقش امیدی بر آب شد



مسرور آن عطارد برج ادب کجاست  
رفت آن که آسمان ادب را ستاره بود  
رنگین‌کمان شعر و ادب بود و محو شد  
در گوش نوعروس چمن گوشواره بود



جام بلور عمر سخن‌پروری شکست حیف  
از شراب شعر که در کام‌گور ریخت  
چون روزگار طاقت نوشیدنش نداشت  
یک جرعه زان چشید و ز جامش به دور ریخت



آن طایر خجسته‌پر آسمان راز  
«الهام» از فرشته الهام می‌گرفت  
شمشیر دست مرد قزلباش می‌سپرد  
از ساقیان «شهر سخن» جام می‌گرفت



خون شد دلش ز دیدن مرگ پرنده‌ای  
در شعر بهر مرغ قفس رود رود گفت  
شاید به یاد جان عزیزش سکوت کرد  
باید به روح پاک بلندش درود گفت

۴- شاعر جوان و خوش ذوق آن روزگاران (۱۳۴۷) که عطش بی‌پایان و سیری‌ناپذیری در دایره تحول و اعتلای هنر شاعری داشت و امروزه در زمره قوی‌دست‌ترین شاعران روزگار ماست، آقای خسرو احتشامی مرگ مسرور را چنین به سوگ می‌نشیند.

زان شب که آن ستاره مشهور مرده است  
در آسمان شعر و ادب نور مرده است  
از چشم دختران غزل اشک می‌چکد  
در کلبه‌های «شهر سخن» شور مرده است

خورشید ذوق رفته و دور از نگاه ما  
در سایه روشن افقی دور مرده است  
در باغهای شهر به حسرت، پرنده‌ها  
فریاد می‌زنند که مسرور مرده است

۳- آقای علی مظاهری، شاعر توانایی که خود از مفاخر فرهنگ و ادب ایران‌زمین است و نغمه‌اش از هر نغمه‌ای دل‌انگیزتر و از نسیم سحری‌عالیه آمیزتر است و قریب به چهل سال است با عشق و علاقه‌ای ستودنی به تعلیم و تربیت فرزندان ایران‌زمین در سطوح مختلف تحصیلی اشتغال دارد، اندوه جانکاه خود را در غم از دست رفتن مسرور با عنوان «مرغ لاهوت» استادانه بیان داشته است.

غیر از بنفشه‌ها که سیه‌پوش گشته‌اند

پرپر کنید یکسره گل‌های باغ را

با لاله‌های باغ بگویند تا ابد

روشن کنند در دل خود شمع داغ را